



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيداً يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ

الْخَاسِرُونَ (۵۲) وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْ لَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْةٌ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۳)

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۵۴) يَوْمَ يَعْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ

ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۵) يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةً فَإِيَّايَ فَاعْبُدُون (۵۶) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ

إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۵۷)﴾

شواهد گواهی خداوند بر رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

بعد از اینکه آنها درخواست معجزه‌ای کردند ذات اقدس الهی به پیامبرش (صلی الله علیه و آله و سلم) اعلام کرد

که آوردن معجزه به اذن خداست هر وقت ذات اقدس الهی مصلحت بداند معجزه‌ای به دست پیامبری از انبیای الهی

ظاهر می‌کند (این يك). ثانیاً این قرآن معجزه است شما چه بهانه‌ای دارید، اگر عربید این لطایف فصاحت و بلاغت

و سایر نکات ادبی عرب معجزه است اگر غیر عربید آن اخبار غیب و بیّنات غیبی که از گذشته‌ها خبر دادیم

جریان آدم، جریان نوح، جریان ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام) خبر دادیم به طوری که در کتاب‌های

آسمانی اقوام و ملل قبلی ثبت شده است با اینکه وجود مبارك حضرت اصلاً کتابی ندیده و خطی نخوانده این هم

معجزه است این دومی هم برای اعراب معجزه است هم برای غیر عرب، اینکه فرمود: ﴿كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ

شَهِيداً یعنی در این ادّعا در این مناظره خدا گواهی داده است که رسول خدا پیامبر است به دو جهت گواهی داد یکی اینکه معجزه خودش را به دست او داد یکی اینکه در خود این قرآن تصریح کرد ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ﴾.

سرّ کفایت گواهی خدا بر رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم)

جریان شاهد بودن خدای سبحان که ﴿عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾^۱ است آن یعنی ﴿بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۲ است اما بین من و شما، خدا شاهد است یعنی داوری است که مشکل را حل می‌کند در دنیا به شهادت است در آخرت به قضا، چرا خدا باید قرآن نازل کند در سوره مبارکه «فرقان» همین مطلب آمد فرمود آن کسی که عالم سماوات و ارض است او باید کتاب قانون نازل کند شما توقع دارید که کتاب قانون را چه کسی نازل کند در سوره مبارکه «فرقان» همین مطلب با همین برهان گذشت فرمود: ﴿قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ فرمود: ﴿قُلْ أَنْزَلَهُ﴾ نه «أَنْزَلَهُ اللهُ» ﴿أَنْزَلَهُ﴾ آن که کارهای علمی به دست اوست این تعلیق حکم بر وصف، مشعر به علیّت است که بشر قانون می‌خواهد (يك) و قانون هم باید با حقیقت ساختار انسان و جهان هماهنگ باشد (دو) تنها کسی که از اسرار عالم باخبر است عالم آفرین است (سه) لذا ﴿أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳ آن که بلد است باید قانون نازل کند در اینجا هم فرمود آن که بلد است باید شهادت بدهد که من پیامبرم و آن خداست پس ﴿قُلْ كَفَى بِاللّهِ بَيِّنًا وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا﴾ و او ﴿يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾.

عدم تصریح به بطلان بت پرستی نمونه‌ای از جدال احسن

این جدال احسن هنوز ادامه دارد احسن بودن این روش این است که نام بت‌ها را نمی‌برد نام اصنام و اوثنان را نمی‌برد نمی‌گوید شما بر باطلید نمی‌فرماید که کسانی که به بت ایمان دارند جهنمی‌اند به صورت کلی فرمود: ﴿وَالَّذِينَ

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۷.

۲. سوره بقره، آیه ۲۹.

۳. سوره فرقان، آیات ۵ و ۶.

آمُوا بِالْبَاطِلِ ﴿۴﴾ نفرمود شما بر باطلید نفرمود بت‌ها باطل‌اند با اینکه آنها بیّن‌الغی است این می‌شود جدال احسن
 نظیر ﴿إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۴ که این روش، روش احسن است وگرنه خب نتیجه ثابت شد
 که آن باطل است. آنجا که جای برهان است بعد از برهان می‌فرماید: ﴿إِن هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ﴾^۵
 یا آنجا که جای دعوا و درگیری و تبرگیری است ابراهیم (سلام الله علیه) فرمود: ﴿أَفْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ﴾^۶ اما وقتی
 پشت میز مذاکره است و گفتمان است و گفتگوی ادیان است و مجادله احسن است این راه خاصّ خودش را دارد
 فرمود: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾.

امکان استعمال کلمه مؤمن بر کافر

مطلب دیگر این است که به بت پرست نمی‌گویند مؤمن، نمی‌گویند «آمن»، مگر با قرینه به کسی که موحد است
 می‌گویند مؤمن است می‌گویند ﴿آمَنَ﴾ اما به مشرک نمی‌گویند «آمن» به مشرک نمی‌گویند «مؤمن» مگر با قرینه،
 اینجا فرمود: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ﴾ این طور نیست که مشرکین، مؤمن باشند یا جزء «آمنوا» باشند و اگر کسی
 کافر است در برابر الله اینها واقعاً کافرند هم مطلقش درست است هم مقیدش درست است.

تفاوت استعجال قولی و فعلی کافران نسبت به عذاب

مسئله استعجال که در دو بخش دنیا و آخرت تکرار شد اگر اینها لساناً استعجال می‌کنند خب این استهزا است
 اینها باور ندارند ممکن است برخی‌ها که شك داشته باشند می‌گویند مقدمات عذاب اگر آمد ما ایمان می‌آوریم آنجا
 شاید استعجال جدّی باشد اما اینها که معتقدند که اینها اساطیر اوّلین است استعجالشان به صورت مسخره است این
 اگر قولی و لفظی باشد اما اگر کسی عملاً دارد خلاف می‌کند يك دوراندیش عالم فرزانه می‌گوید این به سرعت به

۴. سوره سبأ، آیه ۲۴.

۵. سوره نجم، آیه ۲۳.

۶. سوره انبیاء، آیه ۶۷.

طرف عذاب و سقوط می‌رود اینکه فرمود: ﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ﴾ یعنی کارِ اینها باعث نزول عذاب است به صورت سریع، پس اگر قوی باشد صیغه استهزا دارد برای اینکه آنها معتقد نیستند مگر آنها که شك داشته باشند اگر فعلی باشد آن عالم فرزانه می‌گوید اینها به سرعت به طرف عذاب دارند می‌روند ﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ﴾.

عدم استقلال انبیا در آوردن معجزه و عذاب

اما آنها که گفتند: ﴿فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا﴾^۷ در زمان حضرت یا سابقین گفتند: ﴿فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ﴾^۸ اگر لفظاً چیزی را گفته باشند پاسخ این، نظیر پاسخ معجزه آوردن است نه عذاب آوردن بالاستقلال به دست انبیا(علیهم السلام) است نه معجزه آوردن بالاستقلال به دست انبیا(علیهم السلام) است روایات اهل بیت(علیهم السلام) این است که کاری را که ما انجام بدهیم به اذن خداست^۹ پس آن پیشنهاد که شما معجزه بیاورید جوابش این است که باید به اذن خدا باشد این پیشنهاد که عذاب بیاورید جوابش این است که باید به اذن خدا باشد ولی عذاب می‌آید این طور نیست که حالا شما را رها بکند ﴿وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْةٌ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾.

احاطه فعلی عذاب بر تبهکاران و ظهور آن در قیامت

در جریان آیه ۵۴ که سخن از محیط بود در سوره مبارکه «توبه» مشابه این آیه گذشت منتها آنجا مطلق بود اینجا مقید است؛ آیه ۴۹ سوره مبارکه «توبه» این بود که ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي اَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ ظاهر مشتق در متلبس بالفعل است نسبت به «ما انقضی عنه المبدأ» محل اختلاف است نسبت به «ما یأتی» عند الكل مجاز است این ﴿جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ﴾ مشتق است ما بگوئیم الآن محیط نیست در قیامت محیط است این قرینه می‌خواهد جمعش این است که الآن محیط است طبق همان بیان نورانی حضرت

۷. سوره انفال، آیه ۳۲.

۸. سوره شعراء، آیه ۱۸۷.

۹. الکافی، ج ۱، ص ۱۹۷.

امیر(سلام الله علیه) که مرحوم علامه امینی(رضوان الله علیه) نقل کرده است^{۱۰} منتها ظهورش در قیامت است و اگر در اوایل سوره مبارکه «نساء» دارد که کسانی که مال یتیم را می‌خورند در شکمشان آتش است ما دلیلی ندارد که این را حمل بر مجاز بکنیم برای اینکه در همان جا دارد که ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾^{۱۱} خب آن عذاب جهنم آن سر جایش محفوظ است آن بله، با «سین» ﴿سَيَصْلَوْنَ﴾ آمده اما الآن واقعاً آتش در شکمش است منتها او نمی‌بیند اگر این طور است.

مستی حیات دنیوی عامل عدم احساس عذاب فعلی

پرسش: احساسش هم نمی‌کند؟

پاسخ: احساس نمی‌کند کسانی که «فی سكرة الحیة الدنیا» هستند تخدیر شده‌اند الآن در محفلی که کسی مجلس جشن پسرش است از بس سرگرم است مهمان‌ها می‌آیند و می‌روند این کاملاً استقبال می‌کند بدرقه می‌کند وقتی همه رفتند شب شده می‌بیند پایش می‌سوزد نگاه می‌کند می‌بیند میخی که در کفش بود جوراب را پاره کرده یا را پاره کرده خون آورده کفش را خونی کرده او اصلاً درک نکرده چون حواسش جای دیگر بود اینها که «سكرة الحیة الدنیا» دارند حواسشان جای دیگر است این خون که در شب نیامده این خون همان اول روز آمده خیلی‌ها که «فی سكرة الحیة الدنیا» هستند اصلاً به این فکر نیستند تخدیر شده‌اند توجه ندارند اگر کسی توجه داشته باشد بله، احساس درد می‌کند و ناله می‌کند.

پس این دو مورد ﴿لَمَحِيطَةٌ﴾ چون مُثَبِّتین‌اند دلیل ندارد که ما آیه محلّ بحث سوره مبارکه «عنکبوت» را مقید آیه سوره مبارکه «توبه» قرار بدهیم اینها مثبتین‌اند جهنم محیط است منتها در قیامت ظهور می‌کند و شاهدش هم همان روایت نورانی بود که مرحوم علامه امینی(رضوان الله علیه) در الغدير نقل کرد.

۱۰. الغدير، ج ۸، ص ۲۱۴.

۱۱. سوره نساء، آیه ۱۰.

آن بیان قبلی که فرمود این آیتی است ﴿فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ همان طور که در بحث روایی ملاحظه فرمودید روایات فراوانی دارد که بر اهل بیت (علیهم السلام) تطبیق شده است^{۱۲} اما همان روایات نشان می دهد که آن مرحله عالی و تمام و کمالش برای اهل بیت است برای شاگردان آنها هم است به دلیل اینکه همین ابن معاویه که از اصحاب حضرت است از وجود مبارك ابی جعفر (علیهما السلام) سؤال کرد که این ﴿فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ چه کسی است؟ فرمود: «أنتم»^{۱۳} خب حضرت به شاگردانش فرمود شما این معارف را یاد بگیرید پس هم آنها بالاصاله عالم اند هم اصحاب و شاگردان آنها که از آنها یاد گرفتند بالتبع عالم اند آن وقت این معارف در صدور شاگردان اهل بیت جا می گیرد می شود ﴿فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ این هم در بحث روایی ما هست.

تبیین چگونگی احاطه عذاب الهی و سر آن

این مسئله که فرمود: ﴿يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ﴾ در مسئله عذاب اگر کسانی ﴿أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ﴾^{۱۴} شدند غرق گناه شدند آن روز هم غرق عذاب می شوند؛ آیه شانزده به بعد سوره مبارکه «زمر» این است که ﴿لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَا عِبَادِ فَاتَّقُون﴾ اما ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ﴾ غرض این است که اگر کسی به جایی رسید - معاذ الله - که ﴿أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ﴾ این در حدی است که ﴿إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ این نار است آن وقت آن ادله قرآنی که دارد این ائمه کفر، سران کفر ﴿يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾^{۱۵} دلیلی ندارد که ما بگوییم «يدعون إلى المعاصی التي يوجب ارتكابها دخول النار» نه، ﴿يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾ منتها حالا محسوس نیست الآن همین هایی که معتادند این چنین نیست که اگر کسی بگوید این دارد سم مهلك می خورد مجاز گفته باشد، این يك زرورق شیرینی روی آن کشیده شده يك

۱۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

۱۳. تفسیر نورالتقلین، ج ۴، ص ۱۶۵.

۱۴. سوره بقره، آیه ۸۱.

۱۵. سوره قصص، آیه ۴۱.

لذّت کاذب دارد يك درد صادق، اگر بگویند این ضرر دارد این سم است اینکه مجاز نیست برای اینکه «ظاهره حلو» و باطنه سم» مگر معتاد مواد می‌کشد همین نیست منتها او نمی‌داند این ظاهرش را می‌بیند و خیال می‌کند که باطنش هم شیرین است. فرمود: ﴿وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ این را به آن صورت بیان می‌کند.

بعد فرمود: ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ چون این سوره در مکه نازل شد وظیفه مسلمان‌ها در مکه صبر و ایمان از يك طرف و هجرت از طرف دیگر بود، وظیفه مسلمان‌ها در مدینه صبر و جهاد از طرف دیگر که ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظُلُمُوا﴾^{۱۶} در مکه فرمود: ﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ﴾ اگر کسی در جایی باشد نتواند دین خودش را حفظ کند هجرت بر او واجب است اگر برود به جایی که نتواند دینش را حفظ بکند آن سفر حرام است این طور نیست که اگر کسی برای هر چیزی برود در خارج و نتواند دینش را حفظ بکند این سفر، سفر حلال باشد و سفر معصیت نباشد اگر در جایی بود نتوانست دینش را حفظ بکند هجرت واجب است بخواهد به جایی برود که نتواند دینش را حفظ بکند آن سفر، سفر معصیت است.

هجرت، پاسخ فرشتگان به عذرآوری کافران هنگام مشاهده عذاب

در قرآن کریم گاهی به صورت ﴿أَرْضُ اللَّهِ﴾ آمده مثل سوره مبارکه «نساء» که در آنجا تعبیر به ﴿أَرْضُ اللَّهِ﴾ آمده و همچنین سوره «زمر» آیه ۹۷ سوره مبارکه «نساء» این است که فرشته‌ها در هنگام مرگ به عده‌ای می‌گویند چرا عمل صالح نداشتی می‌گویند ما مستضعف بودیم نمی‌توانستیم اینجا انجام وظیفه کنیم پاسخ می‌دهند که ﴿أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ﴾ چرا هجرت نکردی؟! آیه ۹۷ سوره مبارکه «نساء» ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ﴾ آن‌گاه فرشته‌ها در حال نزع روح می‌گویند ﴿أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا﴾ خب شما بالاخره می‌توانستید بروید جای دیگری که دینتان را حفظ بکنید ﴿فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ

جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿مگر مستضعفی که﴾ ﴿لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً﴾؛ ﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾^{۱۷} البته معذورند که «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ»^{۱۸} در سوره مبارکه «زمر» هم مشابه همین تعبیر آمده که ﴿أَرْضُ اللَّهِ﴾ تعبیر شده^{۱۹} منتها در سوره مبارکه «عنکبوت» که محل بحث است تعبیر به ﴿أَرْضِي﴾ شده است که لطیف‌تر از تعبیر به اسم ظاهر است ﴿إِنْ أَرْضِي وَاسِعَةً﴾ یعنی بالأخره من عهده دارم زمین من است خانه من است اما ﴿أَرْضُ اللَّهِ﴾ که اسم ظاهر است آن معنا و لطافت ضمیر متکلم را نمی‌رساند.

﴿يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُون﴾ یعنی «فأعبدوني» پس ضمیر متکلم دو بار تکرار شده (يك) آن ضمیر منفصل هم مقدّم بر فعل شده (دو) این تکرار ضمیر متکلم و تقدیم «إِيَّايَ» مفید حصر است.

برکات هجرت در بیان جار الله زمخشری

حرف لطیفی را جناب زمخشری در کشف دارد خب مستحضرید زمخشری از علمای بزرگوار قبل از هزار سال است او همه این قسمت‌ها را تلاش و کوشش کرده / کتاب سیبویه را خوب خوانده ادیب خوبی است و معانی و بیان هم خوب خوانده / کتاب سیبویه هم از آن کتاب‌های قدر در ادبیات است ایشان می‌گویند مهاجرت کردن از سرزمینی به سرزمین دیگر رفتن برای حفظ دین برکت دارد و ما این را آزمودیم اینکه گفتند «جارُ الله» چون سالیان متمادی در کنار مکه مجاور بود. حرف زمخشری این است «لَعَمْرِي إِنَّ الْبَقَاعَ تَتَفَاوَتُ فِي ذَلِكَ» این چنین نیست که سرزمین‌ها همه‌شان يك طور باشد نمی‌دانم شما تجربه کردید یا نکردید برای ما که کاملاً محسوس و مجرب است يك جواهر را که داریم در قم مطالعه می‌کنیم مثل صفحه روزنامه از بالا تا پایین مرتب می‌آییم اما همین کتاب را در مسافرت وقتی رفتیم جایی يك هفته ماندیم این را سطر به سطر باید مطالعه کنیم اصلاً قم طور دیگر است

۱۷. سوره نساء، آیه ۹۸.

۱۸. التوحید (شیخ صدوق)، ص ۳۵۳.

۱۹. سوره زمر، آیه ۱۰.

این طور نیست که فقط ثواب زیارت و آمرزش گناهان داشته باشد کنار این مضجع ملکوتی، بودن بزرگان و مراجع عظام، منشأ برکت است بدون تردید، ایشان می گوید سرزمین ها متفاوت است یکسان نیست تفاوت کثیر هم دارد بعد فرمود: «لقد جَرَّبْنَا» ما خودمان شهرها را رفتیم دیدیم اینها یکسان نیستند ما همین ما بودیم، کتاب همین کتاب بود ولی يك جا نیم ساعت مطالعه می کردیم تا بفهمیم يك جا يك ساعت باید مطالعه کنیم این را ما تجربه کردیم نه اتفاق افتاد نه اینکه يك جا مشکل بود يك جا آسان، مطلبی که در يك سطح و مستوا باشد ما مکرر تجربه کردیم نه تنها ما، بلکه «لقد جَرَّبْنَا» (يك) «و جَرَّبْ أَوْلُونَا» قدما و اوایل ما (دو) «فلم نجد فيما دُرْنَا و داروا» ما خیلی جاها رفتیم اساتید ما هم خیلی جاها رفتند هیچ جا به اندازه سرزمین وحی نیست «فلم نجد فيما دُرْنَا و داروا أعون على قهر النفس و عصيان شهوته و أجمع للقلب المتلفت و أضْم للهم المنتشر و أحثّ على القناعة و أطرِد للشيطان و أبعد من كثير من الفتن و أضبط للأمر الديني في الجملة من سُكنى حرم الله و جوار بيت الله فله الحمد على ما سهَّل من ذلك و قرَّب و رزق من الصبر و أوزع من الشكر» بعد این روایت را از وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند که «مَنْ فَرَّ بدينه مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ و إن كان شِبراً مِنَ الْأَرْضِ استوجب الْجَنَّةَ» که اگر کسی برای حفظ دین از جایی به جایی برود مستوجب جنت و بهشت است «و كان رفيق ابراهيم و محمد»^{۲۰} (صلی الله علیه و آله و سلم) این معنی هجرت است و عظمت هجرت آن وقت این کتاب کشف را هم که نوشته دو سال و اندی آنجا بود این کتاب را نوشته بعد نسخه ای از این کتاب کشف را در همان حرم مطهر گذاشته که علمای بلاد بیایند به زیارت کعبه بررسی کنند نقد کنند اینکه می بینید کتابی بیش از هزار سال می ماند هم او با اخلاص نوشته و هم علمای فراوانی که به زیارت بیت الله می آمدند آنها دیدند و بررسی کردند و نقد و اشکال و سؤالی بود ارائه

کردند و این کتاب صبعه مقبولیت پیدا کرده است البته در حدّ خودشان آن فضیلت عترت را ندارند آن سر جایش محفوظ است.

نقش روحانیت و هجرت علمی آنان در تداوم معارف دینی

پرسش: ... پاسخ: نه خب می آیند اینجا بعد ﴿لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ﴾^{۲۱} اینجا خوب یاد می گیرند و همین حرف اینجا را به آنجا منتقل می کنند بعد آنجا حوزه علمیه تشکیل می دهند آنها را مشتاق قم می کنند آنها هم می آیند قم این رفت و آمد باعث می شود که نظام محفوظ است، جامعه محفوظ است، دین محفوظ است هم اینجا باید بروند هم آنجا که رفتند بیان نورانی امام صادق (سلام الله علیه) را عملاً و قولاً پیاده کنند حضرت می فرمود من از تنهایی به خدا شکایت می کنم «أشكو إلى الله عزّ وجلّ وحدتي و تقلقلي» بعد فرمود: «فليت هذه الطاغية أذن لي فأخذ قصراً في الطائف فسكنته وأسكنْتُكم معي»^{۲۲} ای کاش دستگاه طاغوت موافقت می کرد به ما اجازه می داد ما مدرسه ای، حوزه علمیه ای درست می کردیم خودم می آمدم آنجا مستقر بودم شما را می آوردم آنجا و احکام الهی را می گفتم. اینکه وجود مبارك حضرت چهار هزار شاگرد تربیت کرده نه اینکه حوزه ای داشت، مدرسه ای داشت صد طلبه پای منبرش بودند دوتا و سه تا و چهارتا و مخفیانه و در منزل و امثال ذلك جمعاً چهار هزار شاگرد تربیت کرد مگر اجازه می دادند حوزه ای باشد، مسجدی باشد صد طلبه پای منبر امام صادق (سلام الله علیه) باشند اگر این بود که کل دنیا را گرفته بود غرض این است که حضرت فرمود: «أشكوا إلى الله عزّ وجلّ وحدتي و تقلقلي» اولین کار يك روحانی حالا چه امام جماعت چه امام جمعه شد اولین کارش این است که وقتی رفت آنجا حوزه علمیه تشکیل بدهد بالأخره تنها حافظ دین مردم همین روحانیت و مسجد و حسینیه است و الآن هم به برکت قیام امام و

۲۱. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

۲۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۱۵.

شهدا (رضوان الله عليهم) این فرصت هست و قبلاً اگر می گفتند: «اطلبوا العلم ولو بالصين»^{۲۳} الآن می گویند «اطلبوا العلم ولو بقم».

حقیقت مرگ در فرهنگ قرآن

یکی از مطالبی که جزء جوامع الکلم است جزء غرر آیات الهی است همین آیه ۵۷ است که فرمود: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ در بخش هایی دارد که همه می میرند بله، ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^{۲۴} یا ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ﴾^{۲۵} یا ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾^{۲۶} اینها همه آیات نورانی است اما هیچ کدام به عظمت این آیه نیست این آیه حرفی دارد که احدی از بشر این حرف را نزد الآن هم درکش برای خیلی ها سخت است و آن این است که انسان، مرگ را می میراند این حرف برای همیشه تازه است انسان نمی میرد در مصاف با مرگ وقتی دست به یقه می شوند در درگیری، انسان مرگ را می میراند و چاله می کند و می چاله می کند و می اندازد دور و می رود برزخ وقتی وارد برزخ شد دیگر مرگی نیست وقتی وارد ساهره قیامت می شود می بیند مرگ نیست وقتی وارد بهشت شد دیگر مرگ نیست، نیست که نیست! برخی ها در مصاف با مرگ خیال می کنند که مرگ پایان راه است خیال می کنند که مرگ، پوسیدن است اگر انسان، ذائق است و مرگ، مذوق پس انسان مرگ را هضم می کند این چنین نیست مرگ انسان را هضم بکند و از پا در بیاورد چیزی از ما کم نمی شود؛ در قبر واقعاً او می فهمد تلقین که لغو نیست واقعاً هم آن مرده می فهمد که می گوئیم مرگ حق است قیامت حق است بهشت حق است جهنم حق است این طور نیست که فقط تنها برای موعظه برای تشییع کننده ها باشد این چیزی از او کم نشد وقتی از دنیا رفته فرشته ها می آیند سؤال و جواب دارند پس زنده است در برزخ هم زنده است در ساهره قیامت هم زنده است در

۲۳. مصباح الشریعة، ص ۱۳؛ روضة الواعظین، (محمد بن حسن فتال نیشابوری)، ج ۱، ص ۱۱.

۲۴. سورة زمر، آیه ۳۰.

۲۵. سورة انبیاء، آیه ۳۴.

۲۶. سورة الرحمن، آیه ۲۶.

بهشت هم زنده است فقط مرگ را می‌میراند در روایات هم هست که مرگ را به صورت کبش املح در می‌آورند او را قربانی می‌کنند^۱ دیگر مرگی نیست. این حرف يك حرف تازه است که انسان، موجود ابدی است هست که هست که هست خب اگر يك موجود ابدی هست باید ره‌توشه ابد داشته باشد.

تبیین هلاکت فعلی ممکنات و ارتباط آن با وجه الله

پرسش: پس ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۲ چیست؟

پاسخ: الآن هم هالك است قبل از مرگ هم هالك است ﴿إِلَّا وَجْهَهُ﴾ وجه الله در همه چیزها هست انسان «من حیث اّنه انسان» ارض «من حیث اّنه ارض» شجر «من حیث اّنه شجر» الآن هالك است نه «سیهلك» این مشتق در متلبس بالفعل است الآن هالك است این بیان نورانی امام رضا(سلام الله علیه) در آن توحید صدوق ملاحظه بفرمایید در آن باب ذکر مجلس الرضا(علیه السلام) آنجا وقتی آن شخص می‌گوید آیا - معاذ الله - خدا در خلق است فرمود نه، آیا - معاذ الله - خلق در خداست فرمود نه، شما الآن وقتی در برابر آینه قرار گرفتید خودتان را می‌بینید یا نه، آینه شما را نشان می‌دهد یا نه، علامت و آیت هست یا نه، شما در آینه هستید عرض کرد نه، فرمود آینه در شماست؟ عرض کرد نه، فرمود همین است دیگر، اشیا آیت‌اند آیت یعنی علامت خدا که نباید - معاذ الله - در خلق باشد یا - معاذ الله - خلق در خدا باشد آیت یعنی نشانه، نشانه آن صاحب‌نشان را نشان می‌دهد خب اگر او نباشد این نیست، بنابراین اگر وجه الله نباشد هیچ چیزی نیست نه اینکه «سیهلك» اگر شخصی نباشد در برابر آینه خب چیزی در آینه نیست چیزی را نشان نمی‌دهد اگر باشد آینه نشان می‌دهد فرمود هر چه شما فرض بکنید اینها صور مرآتیه‌اند صورت مرآتی آن شاخص خودش را نشان می‌دهد آن اصل خودش را نشان می‌دهد^۳ پس اگر

۱. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۵۰.

۲. سورة قصص، آیه ۸۸.

۳. ر.ک: التوحید (شیخ صدوق)، ص ۴۳۴ و ۴۳۵.

اگر کسی بگوید جمیع صور مرآتیه هالک اند الا وجه شاخص، سخن درستی گفته است اگر او نباشد ما صورتی در آینه نداریم صورت مرآتیه که عکسی نیست در آینه باشد نظیر نقاشی شده روی پارچه، چیزی در آینه نیست بالقول المطلق اگر شاخصی در برابرش باشد بله صورت شاخص را در آینه می بیند این از غرر بیانات امام رضا (سلام الله علیه) است در کتاب توحید صدوق پس هر چیزی «لولا وجه الله» هالک است این درست است.

تازه گی کلام وحی پیرامون مرگ

فرمود: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ بعدها شما می بینید مولوی و امثال مولوی این حرف ها را زدند درست است هر کدام از اینها اشکالاتی دارند بالأخره قبل از اسلام این حرف ها نبود اینکه بعدها آمده شعری گفته همه او را پسندیدند «مرگ اگر مرد است گو نزد من ای» خب چرا ایرانی ها قبل از اسلام این حرف ها را نزدند

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی
تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
من از او عمری ستانم جاودان
او ز من دلقی بگیرد رنگ رنگ^۱
این حرف ها بعد از قرآن آمده شما این آثار نیاکان ما در همین سرزمین هست درست است ایرانی ها باهوش اند
الآن هم که افراد باهوش هستند می بینید حرف تازه است شما باید به زحمت به اینها بفهمانی انسان، مرگ را می میراند مرگ از پوست به در آمدن است نه پوشیدن، مرگ آخر راه نیست این بیان نورانی «تنتقلون من دارٍ الى دارٍ»^۲ این روایات کمک می کند که انسان از این آیه این معنا را بفهمد فرمود شما جابه جا می شوید اگر کسی از اتاقی به اتاق دیگر رفت اینکه نابود نشد این اتاق را ترك کرده نه اینکه نابود شده خب اگر کسی هجرت کرده از اتاقی به اتاق دیگر رفته این نابود شد یا آن اتاق را ترك کرد.

۱. دیوان شمس تبریزی، غزل ۱۳۲۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۴۶.

تفاوت دیدگاه حکیمان الهی و مکاتب حسی درباره مرگ

بعدها می بینید حکمای ما بر اساس همین معنا آمدند حرف جدید زدند خیلی ها فکر کردند که انسان چرا می میرد خیال کردند این حرف را باید طبیب پاسخ بدهد می گویند این بدن دیگر طاقت ندارد لذا انسان می میرد این حرف کسی است که معرفت حسی و تجربی دارد و شعری که شاعران این مکتب گفتند همین است

جان عزم رحیل کرد گفتم که مرو
گفتا چه کنم خانه فرو می آید^۱
مرگ این است که چون این خانه کلنگی شد و ویرانه شد رو به ویرانی نهاد انسان می میرد اما حکمای ما در حکمت متعالیه گفتند خیر، این روح که صاحب خانه است يك خانه جدیدی ساخت توجّهش را به این خانه کم کرد چون صاحب خانه رفت و این بی صاحب خانه شد فرو ریخت نه چون خانه ریخت، صاحب خانه مجبور شد فرار کند این دو دید است این شعر را هم نقل کردند گفتند این شعر، شعر باطلی است^۲ انسان جایی درست کرده حالا یا به سوء اختیارش درست کرده یا با حُسن اختیارش بالأخره جای دیگر درست کرده و چون توجّهش به جای دیگر است این خانه قبلی شده کلنگی و فرو ریخت این فکر کجا آن فکر کجا!

تبیین حقیقت گناه از منظر اسلام

پرسش:...

پاسخ: بله، این باطنش فحشا می خواهد این هم فحشا، ظلم می خواهد این هم ظلم، مگر يك آدم ظالم ظلم نمی خواهد حقیقت ظلم همان نار است ﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾^۳ مگر همین را نمی خواستی خب بگیر، گناه یعنی این. حضرت امیر (سلام الله علیه) در نهج البلاغه در ذیل آن خطبه ای که جریان عقیل آمد و حضرت فرمود: «أَتَيْنُ مِنَ الْأَذَى وَلَا أَتَيْنُ مِنَ لَظَى» دارد کسی نزد ما آمد و يك غذای شیرینی و حلوایی را زیر لباسش پنهان کرد

۱. رباعیات خیام.

۲. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، ج ۹، ص ۵۲.

۳. سوره دخان، آیه ۴۹.

و آمد به ما داد حضرت فرمود ما به او گفتیم اگر صدقه و این چیزهاست که به ما نمی‌رسد اگر قصد چیز دیگر داری «أَمْتَبَطُ أَنْتَ» مگر مخبّطی یعنی اگر قصد رشوه داری مگر دیوانه‌ای چطور ما این رشوه را بخوریم بعد فرمود آنکه زیر لباس توست آن حلوایی که درست کردی این مثل آن است که غذایی را مار بزرگ بخورد (يك) بعد از مدّتی بالا بیاورد (دو) این غذا دو بار از مسیر سم می‌گذرد انسان بالا آورده خودش را نمی‌خورد چه رسد به بالا آورده مار که دو بار از مسیر سم بگذرد فرمود اگر افعی بخورد بالا بیاورد بالا آورده افعی را کسی به صورت حلوا در بیاورد کسی حاضر است بخورد فرمود آنکه زیر لباس داری همین است^۱ خب این علی است! حالا چون روایت است ما بگوییم فلان است! خب فرقی بین قول علی و قول قرآن نیست چون این قرآن ناطق را پذیرفتیم آنها عدل قرآن‌اند. اگر يك «لا تنقض الیقین»^۲ بگویند اصولیین ما که با انبیا محشور باشند از آن بهره‌ها می‌برند اگر این حرف‌ها را بگویند حکمای ما از آن بهره می‌برند و گرنه بزرگان ما چرا قبل از اسلام این حرف‌ها را نمی‌زدند انسان مرگ را می‌میراند (يك) گناه باطنش سم است حقیقتاً نه مجازاً (دو) این شخصی که به دنبال فساد می‌رود به دنبال فساد کامل می‌رود (سه) آنجایی که شعله است را می‌خواست فرمود: ﴿ذُقْ﴾ این کارِ توست بارها این آیه سوره مبارکه «جن» خوانده شد که خود ظالم هیزم جهنم است گُر می‌گیرد ﴿وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾^۳ حالا جهنم چه چیزهایی دارد که ما - ان شاء الله - نبینیم و نرویم ولی بالأخره این را می‌فهمیم که يك عده هیزم جهنم‌اند از چیزهای دیگر هم که خبر نداریم اما این را که می‌فهمیم آنها که اهل قسطنطنیه نظیر قاسطین زمان حضرت امیر ﴿وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾ اگر ﴿فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾^۴ خب این حطبش که انسان است وقودش «ما توقد به النار» هم که انسان است خب چه چیزی می‌ماند اینها که - معاذ الله - مجاز نیست.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۵.

۳. سوره جن، آیه ۱۵.

۴. سوره بقره، آیه ۲۴.

«و الحمد لله ربّ العالمين»